

## بررسی تصحیفات در دیوان اثیر اخیسکتی

مجید خسروی<sup>۱</sup>

### چکیده

داشتن متون پیراسته از اغلاط الزام جدی تحقیق‌های ادبی است چرا که بدون برخورداری از متونی صحیح، عملاً در حوزه‌های دیگر تحقیقات ادبی همچون فرهنگ‌نویسی و نقد متون و غیره نیز نمی‌توان آثاری دقیق و معتبر در دسترس جامعه علمی قرار داد. در این میان تصحیح متون قدیمی‌تر اهمیتی دوچندان دارد. چرا که این دست‌متن‌ها به دلیل برخورداری از واژگان کهنه و ناشناخته و زبان و نحو و صور خیال خاصی که امروزه برای مخاطب چندان آشنا نیست، بیشتر مورد تغییر و تحریف قرار گرفته‌اند و از طرفی بررسی و تصحیح متن‌های قرون بعد، بدون شناخت کافی از متن‌های کهنه‌تر عملاً امکان‌پذیر نیست.

اثیرالدین اخیسکتی از قصیده‌سرایان قرن ششم هجری است که دیوان او تنها یکبار توسط رکن‌الدین همایون فرخ در سال ۱۳۳۷ تصحیح شده است. متأسفانه به دلیل بی‌دقتی مصحح و عدم استفاده او از نسخه قدیمی موجود از دیوان این شاعر، سرتاسر دیوان پر است از اغلاط و اشتباهات و ارجاع به این متن خالی از خللی نخواهد بود. در این مقاله کوشیده شده است تا بعضی از اغلاط این دیوان مشخص شود و صورت صحیح آن با تکیه بر شواهد و دلایل ارائه گردد.

### واژه‌های کلیدی

اثیرالدین اخیسکتی، قصیده، قرن ششم، تصحیح انتقادی، تصحیف.

### مقدمه

اثیر اخیسکتی از قصیده‌سرایان کمتر شناخته‌شده سده ششم هجری است. «نسبت او به اخیسکت از قراء فرغانه بوده است» (صفا، ۱۳۵۶: ۷۰۷/۲). هر چند مولد این شاعر در ماوراءالنهر بوده است ولی بعد از سرنگونی سنجر بر اثر فتنه غز در خدمت اتابکان آذربایجان نیز شعر گفته است. «اثیر با عده‌ای از شاعران بزرگ عهد خود مانند مجیر بیلقانی و

---

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ایران majkhosravi@gmail.com

شهری نیشابوری و خاقانی رابطه داشته است و از آنجا که خود را هم‌پایه خاقانی می‌شمرد، کار آن دو به بدگویی و تعریض به یکدیگر کشید» (صفا، ۱۳۵۶: ۷۰۸/۲).

دیوان اثیر در سال ۱۳۳۷ به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ منتشر شد و بار دیگر در سال ۱۳۸۹ انتشارات اساطیر آن را به صورت افست منتشر کرد. مصحح در مقدمه متذکر شده است که روش کارش چگونه است: «برای تصحیح دیوان اثیر نگارنده پیروی روش لآخمان را کرده است» (اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: هفت) و در مورد این شیوه از تصحیح متذکر می‌شود که: «نخست باید نسخ متعددی از اثری را که می‌خواهد آن را تصحیح کند، جمع‌آوری کرده، سپس قدیم‌ترین نسخه را متن قرار داده و سایر نسخ را با آن نسخه متن مقابله کند و تمام اختلافات را حتی در جزئی‌ترین موارد ثبت کند» (اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: هفت) و صفحاتی درباره روش لآخمان توضیح داده است. سپس نسخه‌های مورد استفاده خود را ذکر کرده است که نسخه شماره ۹ آن موسوم به دواوین سته است که شامل اشعار امیر معزی، اثیر، ادیب صابر، نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی، ناصر خسرو و شمس طوسی است. کاتب این نسخه که یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌ها در مورد اشعار قصیده‌پردازان است، عبدالمؤمن العلوی الکاشی است که در سال‌های ۷۱۴-۷۱۳ هـ. ق. آن را استنساخ کرده است و با این که قدیمی‌ترین نسخه موجود از اثیر بوده است، مصحح گرامی نسخه‌ای مربوط به قرن سیزدهم هجری را نسخه اساس خود قرار داده است.

مصحح از این نسخه این گونه یاد کرده است: «این نسخه برای مدت کوتاهی در اختیار نگارنده قرار گرفت و متأسفانه چنانکه انتظار داشت، نتوانست به علت قلت مدت از آن استفاده کند و طی این مدت کوتاه فقط توانست چند غزل و قطعه که در سایر نسخ نبود از آن استنساخ و رونویس کند که در دیوان حاضر هر جا از این نسخه استفاده شده است در زیر یادآوری گردیده و علامت س برای آن انتخاب شده است» (اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: دوازده) و عملاً قدیمی‌ترین نسخه دیوان را از تصحیح خارج کرده است و کمی بعدتر توضیح داده است «این نسخه متأسفانه به طوری که شادروان علامه قزوینی هم متذکر شده‌اند، مغلوپ است» (اثیرالدین اخسیکتی: سیزده). در حالی که اصل سخن علامه فقید این گونه بوده است: «... و دارای پنجاه و سه مجلس تصویر از تصاویر بسیار ممتاز اعلاهی عهد مغول است و اگرچه به کلی از اغلاط خالی نیست ولی چون نسخ قدیمه از دواوین اساتید متقدمین نسبتاً در زمان ما نادر است... مجموعه‌ای بدین عظم حجم و بدین نفیسی و بدین قدیمی... که در سنوات ۷۱۳ و ۷۱۴ یعنی در ششصد و سی و هشت سال قبل نوشته شده باشد فوق‌العاده معتنم و به هر بهایی که به دست آید ارزان و رایگان است» (قزوینی، ۱۳۴۵: ۵۴-۵۳) و به علت نداشتن وقت کافی برای استفاده از این نسخه و یکسره مغلوپ فرض کردن این نسخه، آن را تقریباً حذف کرده است. و به این دلیل و دلایل دیگر در دیوان اثیر اغلاطی راه یافته است که مقاله حاضر درصدد رفع برخی از این اغلاط توسط پاره‌ای از منابع دیگر است.

#### پیشینه تحقیق

در مورد دیوان اثیر مقالات انتقادی چندانی منتشر نشده است و فقط دو مقاله از دکتر احمدرضا یلمه‌ها منتشر شده است که سودمند و معتنم است، یکی با نام «تصحیح چند بیت از دیوان اثیر اخسیکتی» که در سال ۱۳۸۸ در شماره ۲۶ فصلنامه پژوهش‌های ادبی منتشر شده است و دیگری با نام «نگرشی نو بر دیوان اثیرالدین اخسیکتی» که در سال ۱۳۸۹

در شماره ۴۶ نشریه آینه میراث منتشر شده است.

### روش تحقیق

چون مصحح محترم در دیوان اثیر از روش التقاطی برای تصحیح متن استفاده کرده است، بنده در بسیاری از موارد به حاشیه دیوان رجوع کرده‌ام و هر کجا که معنی بیت در دیوان مغشوش بود و با نسخه‌بدل‌ها معنی واضح‌تر بود با دلایل و آوردن شواهد از شعرای دیگر ضبط اصح را ارائه داده‌ام و در مواردی نیز با توجه به تصحیفات احتمالی صورتی از متن با توجه به شواهد از متون دیگر ارائه داده‌ام.

### بررسی ابیات

۱- ار چو که تیغ شاه به زخمی بيفکنند  
از گردن آن سپر کل و مغز تباه را  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۶)

این بیت در شکایت از قلم و کلک است و همان‌گونه که پیداست کاملاً بی‌معنی است؛ در نسخه بدل‌ها به جای ار چو، ارجو آمده است که سبب ایضاح معنی بیت است. «ارجو» فعل عربی است به معنی: «امیدوارم؛ امید دارم؛ امیدوارم که» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ارجو).

ارجو که فرخی بود و فرخجستگی  
و ایزد بکار ملک مر او را بود معین  
(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۳۳۹)  
ارجو که رهی شود ز لطف  
بر اغلب مادحان مقدم  
(انوری ایبوردی، ۱۳۴۰: ۳۴۲/۱)

ضمناً به جای واژه سپر کل که به هیچ صورت - نه به صورت ترکیبی و نه به صورت بسیط - معنی درستی نمی‌دهد، در نسخه بدل‌ها «سِر کل» آمده است و با توجه به این که این بیت در وصف قلم است پذیرفتنی‌تر از سپر کل است.

۲- چو تو مجرد جودی زبان عقل که باشد  
که در مقابل رایست کند حدیث مجازا  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۱)

«مجازا: پاداش دادن» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۶۶۹) با معنی بیت سازگار نیست، ضمناً به نظر نمی‌رسد که از واژه مجازا، به معنی غیرحقیقی به علاوه الف اطلاق یا الفی که در بعضی متون بجای تنوین بکار می‌رود تشکیل شده باشد چنان که در این بیت خاقانی بکار رفته است:

رخسار صبح پرده بعمدا برافکنند  
راز دل زمانه به صحرا برافکنند  
(خاقانی شروانی، ۱۳۳۸: ۱۳۳)

که در این صورت هم معنای محصلی نخواهد داشت. نسخه بدل بحارا ضبط کرده‌است که بی‌معنی است. به نظر می‌رسد این کلمه تصحیفی است از واژه مجارا به معنی «با یکدیگر برابری کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مجارا)؛ و واژه بحارا هم اگر نقطه باء را زیر حاء تصور کنیم بسیار شبیه به مجارا خواهد شد که احتمالاً واژه برای ناسخ غیرقابل خواندن بوده است یا اینکه قسمتی از آن پاک شده باشد:

کو عنصری که بشنود این شعر آبدار      تا خاک بر دهان مجارا برافکند  
(خاقانی شروانی، ۱۳۳۸: ۱۴۰)

۳- ستاره زفت و تو معطی، مزاج عمر تو زیرک      زمانه سست و تو محکم، سپهر پیر و تو برنا  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۳)

بیت بالا از چهار قسمت تشکیل شده که در هر چهار قسمت برای موصوفی خاص، که در اینجا ستاره و مزاج و زمانه و سپهر است، صفتی ناپسند مثل سستی و پیری ذکر شده است و برای ممدوح، که با لفظ تو او را مورد خطاب قرار می‌دهد، صفتی متضاد آن صفت می‌آورد مثل برنایی و محکمی و معطی بودن؛ این قاعده در قسمت «مزاج عمر تو زیرک» نقض شده است. صفت متضادی که در مقابل زیرک قرار می‌گیرد باید مفهوم بلاهت و نادانی و داشته باشد. گمان می‌رود در اینجا واژه عمر تصحیف صفتی است در معنای نادانی که به دلیل ناآشنا بودن برای کاتبان به صورت عمر ضبط شده است. با توجه به این توضیحات، عمر در این جمله مصحف عمر به معنی «مرد کار ناآزموده» (جارالله زمخشری، ۱۸۴۳: ۴۶) است. با انتخاب واژه عمر، تضاد معنایی جفت واژه‌های بیت تکمیل می‌شود. صورت صحیح بیت:

ستاره زفت و تو معطی، مزاج عمر و تو زیرک      زمانه سست و تو محکم، سپهر پیر و تو برنا  
۴- ای سعادات نطق روشنای ثابته      بوده بی‌عون مبارک طالعت عین شفا  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۴)

بیت از لحاظ ساختار معنایی اشتباه است و معنی ذم دارد در حالی که قصیده مفهوم مدحی دارد و باقی ابیات آن نیز در مدح است. معنی بیت بالا چنین می‌شود: اختران سعد فلک بدون یاری طالع مبارک تو عین درمان هستند. و این ذمی است برای ممدوح. باید به این نکته توجه داشت در ذهن شاعر مفهومی متناقض وجود داشته است و تأکید دارد که اختران سعد بدون یاری ممدوح برخلاف ماهیت خود، اصل شقاوت هستند. با توجه به این نکته واژه شفا در بیت به سبب ناآشنایی ناسخان تصحیف شده است و اصل آن شقا بوده است که به معنی «بدبخت شدن و رنجور شدن و در رنج افتادن و بدبختی» (قاضی خان بدر محمد دهار، ۱۳۴۹: ۳۷۰) است:

این که تو داری سوی من نیست دین      مایه نادانی و کفر و شفاست  
(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۱۰۰)

۵- قبله از قلاد دل سازم چو هستم چاشت‌خوان      شربت از خون جگر سازم چو باشم ناشتا  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۵)

بیت دارای صنعت موازنه است و هر کلمه در مصراع اول معادلی در مصراع دوم دارد که با هم قرابت معنایی دارند ولی بین زوج‌های «قبله و شربت؛ ناشتا و چاشت‌خوان» این تناظر برقرار نیست؛ با مد نظر قرار دادن این نکته می‌توان حدس زد که واژه قبله باید تصحیف واژه‌ای باشد که در ارتباط معنایی با شربت قرار بگیرد و همشین این کلمه بشود و همین ارتباط می‌بایست بین «چاشت‌خوان و ناشتا» نیز برقرار باشد. بیت دارای نسخه بدل نیست اما می‌توان حدس زد به جای واژه قبله، قلیه قرائت صحیح است که در مقابل شربت قرار می‌گیرد و تناظر معنایی آن را تکمیل می‌کند. قلیه به معنی «قطعه‌هایی از گوشت که سرخ کنند با پیاز و برخی از سبزیجات، طعامی است از گوشت و پیاز و کدو یا اسفناج

یا بادنجان» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قلیه) است و از دیرباز در متون کاربرد داشته است:

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت بر امید نمان و دیگ قلیه و حلواستی؟

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۲۲۷)

و همچنین به جای ترکیب چاشت خوان که بی معنی است قرائت چاشت خوار به معنی «چاشت خورنده؛ آن که طعام چاشت خورد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل چاشت خوار) درست است و با معنی کلی بیت سازگار است:

مدتی واماند زان ضعف از شکار بی نوا ماندند دد از چاشت خوار

(مولوی، ۱۳۶۳/۳: ۱۴۹)

با وجود این تغییرات همچنان معنی بیت دارای ابهام است زیرا واژه قلاد که به معنی «آب بخش... میراب، آبیاری، اویار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قلاد) است، با معنی بیت سازگار نیست و ارتباط منطقی اجزای بیت را مختل کرده است؛ به احتمال زیاد این واژه تصحیف واژه قلأ به معنی «قلیه پز...؛ تابه قلیه ساز، سازنده تابه قلیه پزی... تابه گر» (همان، ذیل قلأ) است که به خاطر ناآشنایی کاتبان و بدخوانی دچار تغییر شده است، پس اصل بیت در حقیقت چنین باید باشد:

قلیه از قلأ دل سازم چو هستم چاشت خوار شربت از خون جگر سازم چو باشم ناشتا

۶- تیره درگاهی است دل از آن نیارامد که شد گونه ای از درد زرد و روی او چون کهربا

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۵)

بیت به این شکل معنی درستی ندارد در نسخه بدلها مصراع اول چنین ضبط شده است: «پره کاهت دل از آن می بیار آمد که شد» (اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۱۵ حاشیه) از مذاقه در صورت بیت و نسخه بدل این نکته به ذهن متبادر می شود که قرائت درست بیت می بایست ترکیبی از صورت مضبوط دیوان و نسخه بدل باشد و به گمان نگارنده صورت درست بیت چنین است:

پره کاهست دل، زان می نیارامد که شد گونه ای از درد زرد و روی من چون کهربا

۷- ز دسته های ریاحین و باده های مروج ز مطربان خوش آواز و مادحان مهذب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۲۱)

باید توجه داشت که یکی از ویژگی های شراب در ادبیات فارسی بوی خوش آن بوده است:

باده خوشبوی مروق شده است پاک تر از آب و قوی تر ز ناز

(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۱۷۱)

ضمن این که ذکر صفت مروج برای شراب مناسبتی ندارد، این واژه تصحیفی از واژه مروح به معنی بوی خوش است: «المروح، اللهن المروح: روغن خوشبوی» (قاضی محمدخان بدر دهان، ۱۳۴۹: ۵۷۴). «این دو مزیت موروث را به وفور فضل مکتسب مثلثی عطر کرد که مشام اهل معنی بدان تازه و مروح گشت» (محمود بن محمد اصفهانی، ۱۳۶۴: ۹۹)

۸- بوده ز دستش قوی بازوی کلک و حسام گشته برویش قدیر دیده نام و لقب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۲۸)

قدیر به معنی توانا صفتی برای چشم نیست. در نسخه بدل به جای آن قریر آمده است که به معنی «خنکی چشم و خنک چشم یعنی شادمان» (غیاث الدین محمد رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۶۹) است. که در این معنی با واژه قره در ترکیب

قره‌العین هم‌ریشه است و در *غیاث‌اللغات* تعریف‌نگاری دقیقی از ارتباط خنکی و چشم، ذیل واژه قره آمده است بدین قرار: «به معنی خنکی و سردی و بعضی به معنی راحتی و روشنی نوشته‌اند، مگر اول اصح و آنچه در عرف مردم قره بمعنی مردمک چشم شهرت دارد غلط محض است و مردم از این مناسبت غافل‌اند که چشم را به سردی و خنکی موافقت تمام است» (همانجا). این واژه در عربی به صورت قرور آمده است: «الْقُرُور: روشن شدن چشم...القره: روشن شدن چشم از شادی و روشنایی چشم، و سرما» (قاضی خان بدر محمد دهار، ۱۳۴۹: ۴۹۶) در *تاج‌الاسامی* هم بصورت قرور آمده است ولی ربط آن را به قریر مشخص کرده است: «الْقُرُور: آب سرد، يُقَالُ رَجُلٌ قَرِيرٌ الْعَيْنِ بَمَا نَالَهُ» (تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۴۴۲). قریر در لغت‌نامه دهخدا به معنی اسمی آن «مرد خنک چشم» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قریر) تعریف شده است در حالی که شواهد ذکر شده برای آن، معنی صفتی دارند. این واژه در متون قدیم کاربرد داشته است:

چشم همه به صورت این شه قریر باد      ملک همه به دولت او برقرار باد

(سید حسن غزنوی، ۱۳۲۸: ۲۲۱)

شور بوده ملک از دیدار او یابد قرار      کور گشته دیده از دیدار او گردد قریر

(قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۱۳۳)

۸- کنون که جفت شدی در دعا فزای بدان      که مر دعای تو را زودتر دهند جواب

جو جفت گردد از او دور تو رود پرتاب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۳۵)

همی نه‌بینی از روی تجربت که گمان

مصحح در پانویس دیوان آورده است: «این قصیده در جنگ شماره یک ثبت است و به علت آب‌افتادگی جنگ دو مصرع آن خوانا نیست و به همان صورت ثبت شد.» (اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۳۵) این دو بیت که بیانگر مضمون زیبای شاعرانه‌ای است، بدین صورت تقریباً بی معنی است. اولین نکته این است که بدانیم شاعر بیت دوم را به عنوان تمثیلی برای بیت اول آورده است و با دانستن این تمثیل فهم بیت ساده‌تر می‌شود.

واژه گمان به سبب هم‌نشینی با واژه پرتاب که «تیری را گویند که نیک دور توان انداخت» (محمد بن هندوشاه، ۱۳۵۶: ۳۶) قطعاً تصحیف گمان است. ضمناً واژه دورتو نیز صورت دگرگون شده دورتر است. نکته دیگری که حدس ما را در انتخاب واژه گمان قوت می‌بخشد این است که تیر را در ادبیات فارسی مشبهه برای دعا آورده‌اند:

«بعد اللتیا و التی یک تیر دعا بر هدف اجابت آمد، و یک آه سحرگاهی بمسامع قبول رسید» (بهالدین محمد بغدادی،

۱۳۸۵: ۳۴۰)

پس اصل بیت دوم این گونه باید باشد:

همی نه‌بینی از روی تجربت که گمان      جو چفت گردد از او دورتر رود پرتاب

ضمناً واژه چفت نیز به سبب رسم‌الخط قدیمی که حرف چ را با یک نقطه می‌نوشتند، به اشتباه جفت ضبط شده

است، که چفت و چفته به معنی خم و خمیده هستند: «چفته: خمیده و دوتا و کژ بود» (اسدی توسی، ۱۳۱۹: ۴۸۶)

پس بیت اول را هم باید به این گونه تغییر دهیم:

کنون که چفت شدی در دعا فزای بدان      که مر دعای تو را زودتر دهند جواب

یعنی اکنون که پیر و خمیده‌قامت شدی، بیشتر دعا کن زیرا در این حالت دعای تو را زودتر اجابت کنند، آیا به تجربه

ندیده‌ای که وقتی کمان خم می‌شود تیر از آن دورتر می‌رود؟

۹- ای چون رجب اصم شده بشنو بکوش هوش یک ره ندای عیش رجباً کی تری عجب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۳۶)

در مصراع اول به جای فعل بکوش باید به گوش باشد. مصراع دوم نیز یک ضرب‌المثل رایج عربی است که به اشتباه ثبت شده است و صورت صحیح مَثَلُ چَینِینِ است: «عِش رَجَباً تَرَّ عَجَباً: بزی رَجَبی تا بیینی عَجَبی، از رَجَب اینجا مراد سالی است یعنی از رَجَب تا رَجَب...» (رشیدالدین وطواط، ۱۳۷۶: ۱۲۹) شاعر برای سازگاری با وزن اندکی در مثل تغییر ایجاد کرده است و صورت صحیح بیت که با وزن نیز سازگار است این گونه است:

۱۰- ای چون رجب اصم شده بشنو به گوش هوش یک ره ندای «عِش رَجَباً کی تری عجب»

خورشید دار عدلش چون تیغ برکشید ببرد دست ظلم مه از دامن قصب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۳۶)

ترکیب خورشیددار بی معنی است و این ترکیب می‌بایست خورشیدوار باشد که با معنی بیت سازگار است. نهاد جمله در مصراع اول عدل است که به خورشید مانند شده است.

۱۱- کوه حزمّت بذات حمله درنگ باد عزمّت بطبع حمله شتاب

(همان: ۳۸)

در نسخه بدل‌ها در هر دو مصراع به جای واژه حمله، جمله آمده است که با ساختار معنایی بیت متناسب است. معنی بیت چنین است: حزم کوه مانند تو در ذات خود جمله و همگی درنگ است و عزم باد مانند تو از روی طبع همگی شتاب است. پس صورت صحیح بیت چنین است:

کوه حزمّت به ذات، جمله درنگ باد عزمّت به طبع، جمله شتاب

۱۲- صدر تو قلمی است بی ساحل تو در او آب و آن گروه گلاب

بولوع گلاب در قلمزم از طهارت تهی نگردد آب

(همان: ۳۹)

در توضیح این بیت به تصحیف واژه ولوع که در اصل باید ولوغ به معنی «آب و خون خوردن سباع به سر زفان» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۱۸۱) باشد، اشاره شده است (ر.ک. یلمه‌ها، ۱۳۸۸: ۱۵۲) ولی با همه این توضیحات نویسنده مقاله اشتباه مصحح را در واژه گلاب تکرار کرده است؛ این واژه در حقیقت تصحیفی از کلاب، جمع کلب عربی به معنی سگ‌ها است که با معنی ابیات سازگار است. زوزنی در ادامه تعریف‌نگاری خود به واژه کلب اشاره کرده است: «و یُعَلَى بفسی و حکى ابوزید و لَغَ الْکَلْبُ بِشَرَابِنَا وَ فِی شَرَابِنَا وَ مِنْ شَرَابِنَا» (یلمه‌ها، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

۱۳- همه را بشکری بتاب هژبر همه را در نهی به چنگ عقاب

باش تا در حرم کشند قبول باش تا در غمم زنده زیاب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۳۹)

این دو بیت دارای موازنه هستند و واژه‌های معادل باید حوزه‌واژگانی شبیه داشته باشند ولی در بیت اول بین چنگ و تاب ارتباط معنایی وجود ندارد؛ واژه تاب تصحیفی از ناب به معنی «دندان نشتر سباع که آن را به فارسی دندان یَشک گویند...» (غیاث‌الدین محمد رامپوری، ۱۳۶۳: ۸۹۸):

آنچه در هیجا تو کردستی به شمشیر و به تیر

پیل تواند به یشک و شیر تواند به ناب

(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۶۷)

ضمناً در بیت دوم به جای واژه قبول، فیول که جمع فیل است درست است که هم با واژه حرم - که اشاره به واقعه حمله به خانه خدا دارد - و هم با واژه ذئاب به معنی گرگ‌ها در یک حوزه واژگانی قرار می‌گیرد:

اصحاب فیل وار به پیرامن حرم

کردند ترکتاز و نه درخورد کرده‌اند

(خاقانی شروانی، ۱۳۳۸: ۷۶۷)

و به جای واژه غم که در اینجا کاملاً بی‌معنی است واژه غنم به معنی «بز و گوسفند» (غیاث‌الدین محمد رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۲۹) صحیح است:

خلق را بهتر غنیمت عدل توست از بهر آنک

آشتی داده است عدل تو غنم را با ذئاب

(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۶۷)

پس صورت صحیح دو بیت این گونه باید باشد:

همه را بشکری به ناب هژبر

همه را در نهی به چنگ عقاب

باش تا در حرم کشند فیول

باش تا در غنم زنند ذئاب

۱۴- نه روح باقی گیرد به هیچ واقعه رنگ

نه آب حیوان گیرد به هیچ خاک مشوب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۲)

رنگ در مصراع اول تصحیف زنگ است شاعر در ابتدا روح را به آینه تشبیه کرده است و با حذف مشابه یعنی آینه، استعاره ساخته است و فعل زنگ گرفتن که مخصوص آینه است برای روح آورده است. واژه مشوب که جمع آن مشوبات است به معنی «عوض‌های نیکی و جزای نیکی و این جمع مشوب است به معنی ثواب داده شده» (غیاث‌الدین محمد رامپوری، ۱۳۶۳: ۷۸۲) با ساختار معنایی بیت بی‌ارتباط است و باید با واژه زنگ در یک حوزه معنایی قرار بگیرد. این واژه تصحیفی است از واژه مشوب به معنی «آمیخته شده و مخلوط» (غیاث‌الدین محمد رامپوری، ۱۳۶۳: ۸۲۸) و اصل بیت باید اینگونه باشد:

نه روح باقی گیرد به هیچ واقعه زنگ

نه آب حیوان گیرد به هیچ خاک مشوب

۱۵- نه پای هیچ تفکر جهد بر این ناهق

نه دست هیچ عبارت رسد در این اسلوب

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۳)

واژه ناهق به معنی «جای برآمدن نهاق از گلوی خر» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ناهق) است که در اینجا هیچ ارتباطی با معنای کلی بیت ندارد؛ در نسخه بدل به جای این واژه سهاق و ساتیق آمده است که به نظر می‌رسد تصحیفی از واژه شاهق به معنی «بلند و مرتفع از کوه و بنا و جز آن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شاهق) است. که جمع آن به صورت شواحق در چهار مقاله به کار رفته است: «اسکافی دبیری بود از جمله دبیران آل سامان - رحمهم الله- و آن صناعت نیکو آموخته بود و بر شواحق نیکو رفتی و از مضایق نیکو بیرون آمدی» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۴۳: ۲۲)

در مصراع دوم واژه اسلوب آمده است که هر چند در ابتدا وجود واژه عبارت در بیت و ارتباط بین عبارت و اسلوب ذهن را بدان سو می‌برد که این واژه درست است، این واژه در متون قدیم شاهدهی ندارد و به نظر می‌رسد اسلوب در این بیت تصحیف واژه اشکوب است به معنی «سقف و آسمانه... هر مرتبه از پوشش خانه... که به تازی طبقه خوانند»



(سروری، ۱۳۳۸: ۱۶) نکته‌ای که حدس ما را در انتخاب این واژه قوت می‌بخشد موازنه بیت است که هر واژه در مصراع اول، واژه‌ای با معنی نزدیک به آن در مصراع دوم دارد. در مصراع اول واژه شاهره آمده برای اراده معنای بلندی و دور از دسترسی و در مصراع دوم در مقابل آن اشکوب در معنای سقف خانه مبین معنای بلندی و دور از دسترسی است. اشکوب در متون ادبیات فارسی به کار رفته است: «و شهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفع است که از بارو قوی‌تر و عالی‌تر است و بیش‌تر عمارات پنج آشکوب و شش آشکوب باشد و آب خوردنی از نیل باشد» (ناصر خسرو، ۱۳۳۵: ۵۶)

۱۵- بر خراج دهر کیسه چه دوزی که هر درست بر هفت خانه صرّه گیتی مدور است

(اثیرالدین خسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۵)

معنی بیت چنین است چه طمعی بر مال اندکی که گیتی به تو می‌دهد داری؟ که هر سکه طلای [درست] او که در کیسه هفت خانه گیتی است گرد و مدور است؛ بیت این گونه معنی درستی ندارد. واژه مدور در این بیت تصحیف مزور به معنی «جعلی؛ کاذب؛ غیرحقیقی... - دینار مزور: دینار مغشوش؛ دینار تقلبی» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷) ذیل مزور است که با واژه درست به معنی سکه طلا و صرّه به معنی کیسه سکه طلا تناسب دارد و با این ضبط بیت معنی دقیقی دارد.

۱۶- از آسمان مشام تفرز فراز گیر کین سبز برکه آبخور شیر ابحر است

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۵)

واژه تفرز در فرهنگ‌های مصادر عربی ثبت نشده و طبیعتاً شاهدهی در زبان فارسی ندارد. نزدیک‌ترین حدسی که با توجه به سیاق ابیات می‌توان زد تفرز به معنی «نفرت طبع نمودن از چیزی» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۸۳۷) هرچند ممکن است این حدس اشتباه باشد، واژه دیگری یافت نشد که با سیاق بیت سازگاری داشته باشد، و از شاهدهی که در *الابنیه عن الحقایق الأدویه* آمده است می‌توان حدس زد که نفرت طبع از بوی ناخوش تفرز می‌گفته‌اند: «هیچ مطبخ را از وی خالی نباید داشت، و هیچ خورش را از او بپرهیز نباید داشت، و از او تفرز نباید کردن بخاطر ناخوش‌بوییش» (موفق‌الدین ابومنصور هروی، ۱۳۴۶: ۸۵)

به همین دلیل در مصرع دوم واژه ابحر قطعاً اشتباه و تصحیف واژه ابحر به معنی «گنده دهن» (قاضی محمد بدر دهار، ۱۳۴۹: ۶) است، این واژه صفتی است که در ادبیات برای شیر بسیار به کار رفته است:

ز مریم بود یک فرزند خامش چو شیران ابحر و شیرویه نامش

(نظامی گنجوی، ۱۳۷۸: ۴۱۲)

نیست کوه از بهر همراهی که گویی مزمن است نیست شیر از بهر همخوابی که گویی ابحر است

(عبدالرحمن جامی، ۱۳۴۱: ۲۲)

۱۷- دریای بزم و رزم که از جود و حزم او دایم صدف گهرده و ماهی زره در است

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۷)

در نسخه بدل به جای ترکیب زره در، زره ور آمده است، ماهی در ادبیات فارسی بخاطر داشتن فلس و پولک به داشتن زره مشهور شده است یعنی فلس ماهی به زره تشبیه شده است؛ در این بیت از عمق این صفت جانشین موصوف [ماهی] شده است:

به خاک اندرت صد هزاران مطرا به آب اندرت صد هزاران زره ور

(عمیق بخاری، ۱۳۳۹: ۱۴۲)

۱۸- اشکفه خنده لب لعل است ارغوان اشک چشم مجنون است

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۵۸)

با توجه به مصراع دوم و ترکیب «اشک مجنون» ظاهراً واژه لعل در بیت تصحیف واژه لیلی است و این اشتباه احتمالاً به سبب پرکاربرد بودن ترکیب «لب لعل» رخ داده است.

۱۹- دار و گیسر در نبوت است نسبت ظاهر تو قانون است

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۵۹)

اگر واژه نبوت درست باشد، ترک ادب شرعی زشتی در شعر پدید می‌آید که به نظر نمی‌رسد که مورد نظر شاعر باشد. این واژه که با ساختار معنایی بیت سازگار نیست، احتمالاً تصحیفی از واژه بنوت به معنی نسبت پدر و فرزندی است و قرینه آن واژه نسبت است، به معنی قوم و خویش بودن. واژه ظاهر نیز تصحیفی از واژه طاهر است. نسب و نسبت طاهر یکی از لوازم سیادت و سروری بوده است:

بوظاهر طاهر نسب، نامش سعادت را سبب پیرایه فضل و ادب، سرمایه عقل و فطن

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۹۸)

«و از لوازم استعداد پادشاهی، اول، نسبی طاهرست که اگر ندارد، هر چه ازو آید، به نوعی از نقصان آلوده تواند بود» (سعدالدین وراوینی، ۱۳۵۵: ۳۰۸)

و این بیت در مورد نسب طاهر برای پادشاهی است و اصل آن چنین باید باشد:

دار و گیسر در بنبوت را نسبت طاهر تو قانون است

۲۰- خسروا، صفدرا خداوندا پیش رای تو عقل مقبون است

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۵۹)

به جای واژه مقبون که در هیچ فرهنگی ثبت نشده است و معنی ندارد نسخه بدل مفتون- به معنی شیفته - دارد که درست است.

۲۱- تا بدین کعبتین پیشه‌نمای کله صبح و شام موهون است

(همان)

در این بیت واژه پیشه تصحیفی از پیشه «یعنی سیاه و سپید با هم آمیخته که بتازیش ابلق خوانند» (سروری، ۱۳۳۸: ۲۷۶) است. همچنین در مصراع دوم واژه موهون ظاهراً مصحف واژه مرهون به معنی «گرو کرده شده» (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۶۳: ۸۱۰) است که با واژه کعبتین نیز متناسب است. اصل بیت باید چنین باشد:

تا بدین کعبتین پیسه‌نمای کله شام و صبح مرهون است

۲۲- بکر معنی گر نه با مدح تو پیوندد ز رحم مذهب همت بر او واجب کند حد زناست

(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۷۳)

در این بیت ز رحم کاملاً بی‌معنی است و چنانچه از واژگان بیت نظیر بکر، پیوندد، زنا بر می‌آید این واژه می‌بایست رحم باشد در این صورت معنی بیت چنین می‌شود:

بکر معنی اگر نه رحم را با مدح تو پیوندد دهد، آیین جوانمردی بر او حد زنا را واجب می‌کند. صورت صحیح بیت چنین است:

بکر معنی گرنه با مدح تو پیوندد رجم  
 ۲۳- زحمت رنجوری تو گر چه روزی چند داد  
 مذهب همت بر او واجب کند حد زنات  
 گوش ملت را گرانی، چشم دولت را عضات  
 (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۷۳)

در این بیت واژه عضات معنی درستی ندارد و در *لسان‌العرب* آن را جمع العَضَه می‌داند: «العَضَه و العَضَه و العَضِیْهَة: البَهْیْتَه، و هی الإِفْکُ و البُهْتَانُ و النَّمِیْمَه، و جمعُ العَضَه عِضَاهُ و عِضَاتٌ و عِضُونٌ» (جمال‌الدین محمد بن مکرم، ۱۳/۱۴۱۴: ۵۱۵) که متناسب جایگاه نیست زیرا در برابر گرانی گوش، به عنوان خلل آوری برای چشم چندان پذیرفتنی نیست. در حاشیه دیوان نوشته است «در هر سه نسخه قذات است» (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۷۳) در اینجا مشخص است که کسی برای استنساخ کننده دیوان را می‌خوانده است و او می‌نوشته است. زیرا از نسخه بدل مشخص است که این واژه تصحیف قذات به معنی «خاشاک چشم» (قاضی خان بدر محمد دهار، ۱۳۴۹: ۴۹۲) است و نویسنده با شنیدن قذات آن را بصورت غضات نوشته است، رابطه واژگان قذا و چشم در ادبیات بی سابقه نیست:

نازک‌دلی لطیف که از جنبش نسیم  
 رویش پر از شکن شود و چشم پر قذا  
 ۲۴- اجل ز درگه او طاق طارم گردان  
 خجل ز طلعت او روی کوکب و هاج  
 (جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۲۰: ۱۵)  
 (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۷۷)

در نسخه بدل به جای اجل، وَجَل به معنی «ترسنده» (قاضی خان بدر محمد دهار، ۱۳۴۹: ۶۵۳) آمده است که با توجه به واژه خجل که در مصراع دوم آمده است متناسب است و با این واژه معنی بیت واضح می‌شود.

۲۵- گه فراست او منهی قضا ملحم  
 گه کیاست او ابلق زمان هم، لاج  
 (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۷۷)

در این بیت از واژگان فراست به معنی «سواری اسپ کردن و دانائی در مقدمه اسپان و اسپ شناختن» (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۳۸) و ابلق به معنی «اسبی که دو رنگ دارد یکی سپید و دیگر هر رنگ که باشد» (تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۲۴) پیداست که واژه ملحم مصحف ملجم به معنی «لگام کرده شده» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ملجم) است، و همچنین در دیوان بین هم و لاج ویرگول گذاشته شده است و این دو جزء را از هم جدا کرده‌اند، پیداست مصحح محترم با واژه هملاج به معنی «اسب راهوار» (قاضی خان بدر محمد دهار، ۱۳۴۹: ۶۷۴) آشنایی نداشته و اجزای واژه بسیط را از هم جدا کرده است؛ صورت صحیح بیت چنین می‌شود:

گه فراست او منهی قضا ملجم  
 گه کیاست او ابلق زمان هملاج  
 ۲۶- مزین است به نامت صحایف و اقلام  
 موشح است به ذکرت دفاتر و اوراج  
 (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۷۸)

واژه اوراج در فرهنگ‌ها ثبت نشده است و از همنشینی با واژه‌های دفاتر و اقلام و صحایف مشخص است که باید واژه‌ای مرتبط با کتابت و نوشتن باشد؛ این واژه هم تصحیفی از أدرج «ظاهراً بمعنی دفاتر و امثال آن است: و در باب تخفیف رعایا، یرلیغ فرمود، چنانکه سواد آن در خزائن ادرج و اوراق مثبت خواهد گشت» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل أدرج. به نقل از جهانگشای جوینی).

۲۷- دیر نکاهد خبر کآن سگ افعی نژاد  
 همچو قراوات خویش روی به گرگان نهاد  
 (اثیرالدین اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۸۴)

ترکیب «دیر نکاهد» در بیت بی معنی است و فعل دیر کاستن در زبان فارسی وجود ندارد، محتمل است که اصل ترکیب این گونه باشد: دیر نه کآید خبر...؛ با توجه به اینکه قید دیر نه و نه دیر از قدیم در زبان فارسی به معنی زود به کار رفته است:

آن خواجه که بس دیر نه، تدبیر صوابش      در بندگی شاه کشد قیصر و خان را  
(انوری ابیوردی، ۱۳۴۰: ۱۲/۱)

هر گلی پژمرده گردد زو، نه دیر      مرگ بفشارد همه در زیر غن  
(نفیسی، ۱۳۴۱: ۵۰۵)

در ضمن در مصراع دوم واژه قرارات - که جمع قرار است - اشتباه بوده و تصحیفی است از قرباب که جمع قرباب به معنی خویشی و خویشاوندی است نسخه بدل نیز این حدس را تأیید می‌کند؛ با این توضیحات معنی بیت چنین می‌شود: به زدوی این خبر می‌آید که آن سگ افعی نژاد (دشمن ممدوح) همچون خویشاوندان خود به گرگان گریخته است، پس صورت صحیح بیت در اصل چنین بوده است:

دیر نه، کآید خبر کان سگ افعی نژاد      همچو قرباب خویش روی به گرگان نهاد  
۲۸- در عشق مجلس تو که طاقت عهدها      ریحان سبزه زار فلک دسته دسته باد  
(اثیرالدین اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۹۳)

در نسخه بدل به جای طاقت عهدها که بی معنی است، طالت عهدها آمده است که دعای عربی به منزله جمله معترضه است و معنی آن چنین است: پایدار باد زمان‌های آن، و به جای عشق مجلس که ظاهراً معنی نمی‌دهد عیش مجلس بهتر است زیرا در مجلس عیش بوده که ریاحین و گل‌های خوشبو استفاده می‌شده است، پس اصل بیت چنین باید باشد:

در عیش مجلس تو که - طالت عهدها      ریحان سبزه زار فلک دسته دسته باد

## منابع

- ۱- اثیرالدین اخسیکتی. (۱۳۳۷). *دیوان اثیرالدین اخسیکتی*. به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ. تهران: کتاب‌فروشی رودکی.
- ۲- اسدی توسی. (۱۳۱۹). *لغت فرس*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابخانه مجلس.
- ۳- امیر معزی. (۱۳۱۸). *دیوان معزی*. به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- ۴- انوری ابیوردی (۱۳۴۰)، *دیوان انوری*، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- بهالدین محمد بغدادی. (۱۳۸۵). *التوسل الی التوسل*. به تصحیح احمد بهمینیار. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۶- *تاج‌الاسامی*. (۱۳۶۷). به تصحیح علی اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۷- جارالله زمخشری. (۱۳۸۶). *مقدمه‌الادب*. به کوشش یوهان گوتفرد و ترشتاین، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.
- ۸- جمال‌الدین اصفهانی. (۱۳۲۰). *دیوان جمال‌الدین اصفهانی*. به تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: چاپخانه ارمغان.
- ۹- جمال‌الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان‌العرب*، بیروت: دارالفکر.

- ۱۰- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۳۸) *دیوان خاقانی*. تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوار.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- رشیدالدین وطواط. (۱۳۷۶). *لطایف الامثال و طرایف الاقوال*. به تصحیح حبیبه دانش آموز. تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۳- زوزنی، ابو عبدالله حسین. (۱۳۷۴). *کتاب المصادر*. به تصحیح تقی بیفش. تهران: نشر البرز.
- ۱۴- سروری، محمد قاسم کاشانی. (۱۳۳۸). *مجمع الفرس*. به تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: علمی.
- ۱۵- سعدالدین وراوینی. (۱۳۵۵). *مرزبان نامه*. تصحیح محمد روشن. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- سیدحسن غزنوی. (۱۳۲۸). *دیوان سید حسن غزنوی*. تصحیح تقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۷- صفاء، ذبیح الله. (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: انتشارات ابن سینا.
- ۱۸- عبدالرحمن جامی. (۱۳۴۱). *دیوان کامل جامی*. تهران: چاپخانه پیروز.
- ۱۹- عمیق بخاری. (۱۳۳۹). *دیوان عمیق بخاری*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتاب فروشی فروغی.
- ۲۰- غیاث الدین محمد رامپوری. (۱۳۶۳). *غیاث اللغات*. به کوشش منصور ثروت. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- فرخی سیستانی. (۱۳۳۵). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات اقبال.
- ۲۲- قاضی خان بدر محمد دهار. (۱۳۴۹). *دستورالاحوان*. تصحیح سعید نجفی اسداللهی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۳- قزوینی، محمد. (۱۳۴۵). *یادداشت های قزوینی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- قطران تبریزی. (۱۳۳۳). *دیوان حکیم قطران تبریزی*. به سعی و اهتمام محمد نخجوانی. تبریز: چاپخانه شفق.
- ۲۵- محمد بن هندوشاه. (۱۳۵۶). *صحاح الفرس*. به تصحیح عبدالعلی طاعتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۶- محمود بن محمد اصفهانی. (۱۳۶۴). *دستورالوزاره*. تصحیح رضا انزابی نژاد. تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- منوچهری دامغانی. (۱۳۵۶). *دیوان منوچهری دامغانی*. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.
- ۲۸- موفق الدین ابو منصور هروی. (۱۳۴۶). *الابنیه عن الحقایق الادویه*. تصحیح احمد بهمینار. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۹- مولوی بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۳). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۰- ناصر خسرو. (۱۳۳۵). *سفرنامه*. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.
- ۳۱- ----- (۱۳۵۳). *دیوان ناصر خسرو*. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۲- نظامی عروضی سمرقندی. (۱۳۴۳). *چهار مقاله*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۳۳- نظامی گنجوی. (۱۳۷۸). *خسرو و شیرین*. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: نشر قطره.
- ۳۴- نفیسی، سعید. (۱۳۴۱). *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۳۵- یلمه ها، احمد رضا. (۱۳۸۸). *تصحیح چند بیت از دیوان اثیر اخسیکتی*. *فصلنامه پژوهش های ادبی*، سال ۷، شماره ۲۶، صص ۱۶۲-۱۴۹.
- ۳۶- ----- (۱۳۸۹). *نگرشی نو بر دیوان اثیرالدین اخسیکتی*. *نشریه آینه میراث*، شماره ۴۶، صص ۱۹۶-۱۷۹.

